



7 مارچ 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

نکات قابل توجه در چشمدید داکتر صاحب هاشمیان از مراسم خاکسپاری میراکبر خیبر

دانشمند گرامی جناب داکتر صاحب هاشمیان دیروز در ستون نظر سنجی گزارشی مفصل از جریان خاکسپاری میراکبر خیبر - یکی از پیش کسوتان مشهور پرچم را که جناب شان آنرا از میکروریان تا شهدای صالحین بعد از طی راه های دراز همراه به تعداد کثیر مردم قدم بقدم پیموده اند، با یک تعداد سؤالها به نشر سپردند که در این ارتباط خواستم چند سطر خدمت شان بعرض برسانم و بر بعضی مطالب آن مختصر تبصره نمایم. البته برای سهولت درک مطالب، بهتر دانستم تا قسمت های از متن نوشته جناب شان را از صفحه نظر سنجی کاپی نموده و عیناً با رنگ آبی در بین ناخنک ها مشخص سازم و تبصره های خود را با رنگ سیاه معمول در ذیل هر قسمت علاوه دارم. هدفم از این نوشته فقط روشن ساختن بعضی نکات مندرج سؤالها است که جناب استاد هاشمیان در پایان یادداشتها مطرح نموده اند:

آغاز نوشته استاد هاشمیان: «پیرامون مراسم تشیع جنازه میراکبر خیبر:

من بعد از هفت سال تحصیل در امریکا، در حدود سه ماه قبل از قتل میراکبر خیبر بکابل رسیدم و در اپارتمان خودم در منزل اول بلاک 28 الف زندگی میکردم... میراکبر خیبر را قبلاً میشناختم، زیرا دوست و همفکر نزدیک برادرم داکتر سید محمد حیدر مسعود (وزیر اطلاعات و فرهنگ دوره پرچی) بود. در بلاک پهلوی ما بارق شفيعی نور احمد نور (داماد بارق شفيعی) هر دو در یک اپارتمان بودند و در بین ما فقط یک کوچه حایل بود، و رنه هر دو اپارتمان در منزل اول همسایه بودیم. خیبر که همیشه بدین دوستان خود در اپارتمان بارق شفيعی می آمد، و خودش نیز در یکی از بلاکهای عقب بلاک ما زندگی میکرد، دوبار بدین من آمد- من میدانستم که او پرچی بود و او میدانست که من مخالف ایدئالوجی آنها میباشم و سالها قبل درین باره بحثها و مناقشات داشته بودیم - بهمین ترتیب شناخت و مراودات ما دوام داشت.»

قابل ذکر است که هفت سال غیابت شما از وطن و برگشت سه ماه قبل از کودتای ثور از نظر تعقیب جریانات سیاسی آن دوره مهم خلایی را بار می آورد که پر کردن آن دشوار است، زیرا طی این مدت حوادثی در کشور رخ داده که برای یک محقق موضوعات تاریخی بسیار مهم میباشد و در آنوقت برای کسانی که بیرون کشور بودند، زمینه آگاهی از جریانات کشور مثل امروز میسر نبود.

«در نوشته های داکتر صاحب کاظم در یکجا خواندم که میراکبر خیبر طرفدار کودتا مودتا نبود، حتی بعقیده او حزب پرچم قدرت و توان حکومتداری را نداشت- شناخت داکتر کاظم از خیبر واقعیانه است - خیبر عقیده خود را عریان بمن میگفت و جریانات افغانستان را که من تازه وارد مشتاق شنیدن آن بودم، به تفصیل بمن بیان کرد: او از جمهوریت داودخان راضی بود و از ببرک و روش او سرتکانی داشت و میگفت حزب پرچم قدرت اداره افغانستان را ندارد و یک نسل باید انتظار کشید تا سواد خوان و هم طبقه کارگر بسیار بیشتر شود.»

عرض میکنم که من شخصاً خیبر را از نزدیک نمی شناختم، ولی در اواخر قوس 1356 حینیکه امتحان های سمستر در جریان بود، به من (به حیث رئیس پوهنهی اقتصاد) اطلاع رسید که چهار نفر از فارغان پوهنهی که از فعالان شناخته شده پرچم بودند (خلیل زمر، یاسین، نفیسه و باصره) در دهلیز با دیگر محصلان صحبت دارند و تعدادی از محصلان بدور شان جمع شده اند. خلاصه یکی از آنها را به دفتر خواستم و جویای موضوع شدم. گفت که اخیراً پرچم انشعاب کرده، ببرک و دیگران میخواهند با خلقی ها یکجا شوند، ولی میراکبر خیبر مخالف این اتحاد است و ما نیز از موقف خیبر حمایت میکنیم. در آنوقت شایعات زیاد مبنی بر نقش سفارت شوروی در کابل در ایجاد این کار (گویا

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

وحدت دو شاخه حزب دموکراتیک خلق) موجود بود. برای روشن شدن مزید موضوع که هدف از این وحدت چه بود، لازم است تا بار دیگر مختصر به جریانات آنوقت توجه را جلب کنم که در نوشته های قبلی خود نیز به آن اشاره کرده ام، از اینقرار:

رئیس جمهور محمد داؤد دیگر آن داؤد خان صدراعظم در امور خارجی نبود. پس از کودتای 26 سرطان 1352 بین او و شورویها این بار یکبارگی مغلق و نهایت خطیر برای هردو جانب جریان داشت. آنچه ظاهراً طی دو سال اول گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هر دو طرف نبود. محمد داؤد در اول میخواست از نیروی چپگراها در اردو به نفع خود در راه اندازی کودتا استفاده نماید و پس از موفقیت کودتا و استحکام نسبی نظام جدید تدریجی آنها را برکنار کند و خودش با تأسیس یک حزب ملی در بین "چپ و راست" و حفظ توازن بین "شرق و غرب" مبتنی بر اصل عدم انسلاک پایه های نظام جدید را مستحکم سازد. اما گروپ چپگراها که خودشان و یا رهبران شان روابط نزدیک با سفارت شوروی در کابل داشتند و حتی بعضی شان با مقامهای دیگر شوروی به تماس بودند و از آنطرف رهنمائی می شدند، برعکس در نظر داشتند تا از شهرت و نام محمد داؤد استفاده کرده به سهولت و بدون مقاومت، رژیم شاهی را بوسیله کودتا سرنگون کنند و بعد قدم بقدم در نظام جدید نقش خود را در قدرت بیشتر ساخته و با استفاده از آن خود را به تدریج آماده برای کسب کامل قدرت سازند.

این بازی خطرناکی بود که بین دو جناح کودتا در پیش گرفته شد و اگر اوضاع به نحوی که در پنج سال جمهوری پیش میرفت، ادامه می یافت، چانس نجات وطن از مصیبت بعدی بیشتر می شد و دست گماشتگان مسکو از دامن وطن کوتاه میگردید. مگر مقامات شوروی وقتی متوجه شدند که چرخش محمد داؤد بسوی غرب و کشورهای اسلامی و ایجاد روابط نزدیک با دو کشور همسایه در حال گسترش میباشد و در عین زمان محمد داؤد تصفیه هواداران شوروی را از حکومت آغاز کرده است، به این نظر آمدند که اگر وضع با این منوال پیش برود، بزودی ممکن است سرمایه گذاری طویل المدت شوروی در افغانستان از هم بپاشد و این کشور از وابستگی شوروی بیرون شود. با آنکه شورویها میدانستند که حزب دموکراتیک خلق هنوز به مرحله نرسیده است که زمام امور را مستقل در دست گیرد، با آنهم برای رفع خطر فوق لازم دیدند تا در قدم اول هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق را مجبور به وحدت عمل سازند و در قبال آن با راه اندازی یک کودتا به جمهوری محمد داؤد پایان دهند. در حالیکه شورویها در اول به این فکر نبودند و میخواستند محمد داؤد را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی نامعلوم و آماده شدن تدریجی شرایط برای گماشتگان خود، برسر اقتدار نگهدارند و این دوره به نظر آنها باید تا زمانی ادامه می یافت که محمد داؤد برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع می شد. واضح بود که این دو هدف متضاد و این بازی خطیر، روزی در یک نقطه تصادم میکرد و یک انفجار خونین را با ر می آورد. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی محمد داؤد روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکارتر میساخت.

عمال کی.جی.بی و سفارت شوروی در کابل به همین منظور در اواخر سال 1355 (1976) کوشیدند تا در قدم اول بین دو جناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. آنها میدانستند که اینکا ساده نیست و اختلاف بین این دو جناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود. احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت، بر هردو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند.

به صد مشکل سران خلقی و پرچمی به تفاهم رسیدند، البته به استثنای میراکبر خیبر از جناح پرچم که معتقد بود: حزب هنوز آماده گرفتن قدرت نیست و اختلافات درون حزبی کاملاً حل نشده، بجای کودتا باید از طرق مبارزات سیاسی برای یک مدت استفاده کرد. (برای شرح مزید، دیده شود مقاله: "مسأله وحدت خلق و پرچم - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 13 می 2015)

سلطانعلی کشتمند از اراکین پرچم در کتاب خاطرات خود نظر خیبر را وجه عمومی داده در این ارتباط می نویسد: «هدف پرچمیها از کارمیان ارتش [اردو] و آرتشیان [منسوبین اردو] هرگز توسل به زور و از اینطریق رسیدن به

د پانوی شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

قدرت نبود، بلکه هدف سیاسی ایشان را ارتقای آگاهی سیاسی و اجتماعی منسوبین اردو در ردیف بخشها و گروه های دیگر مردم تشکیل میکرد.» موصوف در جای دیگر با وضاحت تصریح میکند که: «تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا) در جولای 1977 از نگاه رهبری خلقیها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت بوسیله (ح د خ ا) تلقی میگردد. ولی وحدت حزب در نظر پرچمیها برپایه نگرش اصولی استوار بود که هدف آنرا همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و به مثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحد ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی دموکراتیک کشور تشکیل میکرد.» (کشتمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی با برهه های از تاریخ سیاسی معاصر افغانستان، چاپ دوم، کابل 2003، صفحه 319 و 321)

این نوع ابراز نظر کشتمند، سؤالی را ایجاد میکند که چرا سران پرچم از این اصل حزبی تخطی کردند و بخصوص شخص کشتمند که معترف به موجودیت همچو اصل در حزب بود، چرا از وحدت حزب زیر دستور سفارت شوروی و به منظور کسب قدرت از طریق کودتا حمایت کرد و در رهبری کودتا اشتراک نمود که بعد از سالها حین اقامت در لندن به حیث مهاجر میخواید آن موضوع را به حیث یک اصل حزب برای پرچم عمومیت بخشد؟

خلیل زمر- یکی از شگردان وفادار خبیرضمن یک مصاحبه با خبرنگار بی بی سی از قول خبیر چنین گفت که: «ح.د.خ.ا، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا». او افزود که خبیر از کارل مارکس نقل قول میکرد که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده میشود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتیکه قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف میکند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد.»

خلیل زمر که خودش نیز به حیث یکی از نخبگان شاخه پرچم به حمایت از خبیر تبارز کرده بود، در باره وحدت حزب در مصاحبه خود چنین تصریح کرد که: «اساساً کسی تمایل چندانی برای وحدت بین دو جناح یا دو شاخه و فراکسیون حزب نداشت و آمادگی لازم برای این کار هم فراهم نبود و بحث اتحاد تنها با دیکته و فشار اتحاد شوروی صورت میگرفت که خودش مقدمه ای بود برای فراهم کردن زمینه برای تصرف قدرت. آمادگی ابتدائی بود، دست های اتحاد شوروی بخصوص از طریق ماموران سفارت اتحاد شوروی در کابل که عملاً بر رهبران حزب فشار می آوردند که باید وحدت را بپذیرند، کاملاً مشهود بود»؛ او در ادامه افزود که: «حتی یکی از اهداف سفر داؤد خان به اتحاد شوروی همین بود که با بریژنف حرف بزند که ماموران اتحاد شوروی در کابل از طریق تأمین اتحاد دو شاخه ح.د.خ.ا عملاً در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند و شما باید تعداد کارمندان خود را در سفارت کاهش دهید و همین مسئله به بد شدن مناسبات بریژنف و داؤد منجر شد.» (مصاحبه خلیل زمر با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ 29 دسمبر 2009 مطابق 8 جدی 1388)

با این گفته واضح میشود که بعضی عناصر جناح پرچم از جمله میراکبر خبیر در شرایط آنوقت طرفدار فوری کودتا نظامی نبودند و میخواستند تا مساعد شدن فرصت، به مبارزه سیاسی ادامه دهند.

در اینجا آشکار میگردد که بین پلان سفارت شوروی و نظر خبیر تفاوت و شگاف عمیق وجود داشت. گروه طرفدار خبیر به شمول خلیل زمر و یک عده دیگر در اواخر سال 1356 از حزب انشعاب کرده و به تبلیغ علیه اتحاد حزب خلق و پرچم پرداختند. با این حالت سفارت شوروی در یک موقف خطرناک قرار گرفت: از یکطرف لزوم هرچه زودتر کودتا و از طرف دیگر خطر افشای آن توسط گروه انشعابی خبیر.

شام 28 حمل 1357 جسد میراکبر خبیر در رجاده بین صحت عامه و چارراهی میکروریان پیدا شد که به ضرب گلوله بطور مرموز به قتل رسیده بود و قاتل او هرگز پیدا نشد. بعضی ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی آنرا مربوط به اختلاف درون حزبی و رقابتهای ذات البینی اراکین حزبی خواندند و مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده دیگر انگیزه قتل را انشعاب از پرچم و مخالفت خبیر با بیرک کارمل وانمود کردند. ولی در هر حال این شایعه که خبیر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال کی.جی.بی روی انگیزه که فوقاً

د پانو شمیره: له 3 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې ډلېکونې پازوالې ډلېکونې په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

ذکر شد، به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار میباشد. زیرا سفارت شوروی می بایست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد، بلکه مرگ او را وسیله اتحاد بالقوه حزبی و سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند و علاوه با قتل خیبر سفارت شوروی خواست زمینه هرج و مرج و نیز تحریک و نا آرامی را در شهر ایجاد نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در جوار این نا آرامی و بی نظمی عمدی به پیش ببرد. روز تشیع جنازه خیبر اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها علیه حکومت قبلاً سابقه نداشت.

حکومت با مشاهده اوضاع در صدد بازداشت یک عده از سران حزبی (خلق و پرچم) برآمد و در شب 5 ثور اسمای بازداشت شدگان از طریق رادیو اعلان شد. پس فردای آن هنگامیکه محمد داود خان مجلس وزرا را در ارگ دائر کرده بود تا بر سر نوشت حزبیها و اوضاع جاری تصمیم بگیرد، ناگهان در حوالی ساعات ده بجه قبل از ظهر تانکها از قوای 4 به شهر ریختند و بین قوای گارد ارگ و کودتا چیان جنگ شدید آغاز شد. حوالی ظهر طیاره ها بر فضای کابل به پرواز درآمدند و شروع به بمباردمان ارگ کردند. جنگ در بیشتر ساحات کابل گسترش پیدا کرد و قطعات نظامی یکی پی دیگر بدست شورشیان افتادند. شب حملات شدیدتر شد و در حوالی صبح ارگ جمهوری سقوط کرد.

تا اینجا شرحی بود از ریشه های عمیق قتل خیبر از این قلم و حالا بر میگردد به فرموده های محترم هاشمیان صاحب که می نویسند:

«وقتی خیبر بقتل رسید، در یک روز سه بار دخترها و بچه ها جوان بهمه اپارتمای بلاکهای مکرورین ریختند و خبر فاته و تابوت اورا در بیرون اپارتمانش در چمن پهلوی بلاک بمرم رساندند... رفتم به فاته و دیدم که زعمای خلقی و پرچمی در کنار تابوت ایستاده و جم غفیری از مردان دوردور برایشان حلقه زده -از کنار تابوت تیر شدم و به حاضرین به اشاره دست فاته دادم و میخواستم که از قطار بیرون شوم که مرحوم دگرمن سعیدخان، همسایه ما در عین بلاک، بالباس ملکی ایستاده، دستم را گرفت و گفت کجا میروری، باش که درینجاسیارسیل است- باو یکجا ایستادم. ملتفت شدم که از چهار طرف مردم میریزند، بنحویکه در ظرف نیم ساعت چمن وسیع از مردم پر شده بود- زنها، بصدها زن، در یک گوشه دیگر این چمن در قطار ایستاده بودند- یکنفر پولیس یا نفر موظف دولت درین چمن دیده نمیشد، اما چند نفر صاحب منصب جوان و خورد رتبه، در بین حاضرین دیده میشدند- با خود تعجب کردم که چطور حکومت ازین جریان خبر ندارد، زیرا در حدود دوهزار نفر چمن وسیع بین بلاکها و سرکها را پُرساخته بود. زعمای حزبی تابوت را برداشته بحرکت درآمدند و همه مردم بعقب شان روان شدند- دوستم دگرمن گفت بیا تا سرک برویم ببینیم چه میشود- تاحد رسیدن به پل مکرویان، چونکه بلاکها و کوچه ها در بین بود، تعداد مردم درست تشخیص شده نمیتوانست، اما همینکه ما به سر پل رسیدیم، دیدیم که جنازه به نزدیک موسسه صحت عامه و سرک عمومی میدان طیاره رسیده و در عقب ما نیز صدها نفر دیگر روان بودند- از بازگشت بمنزل منصرف شده هر دوی ما در بین مردم روان شدیم- وقتی ما بسرک عمومی میدان طیاره رسیدیم و بطرف ارگ دور خوردیم، دیدیم که این سرک وسیع کاملاً از مردم پر شده و جنازه از مقابل سفارت امریکا تیر میشد- وقتی ما از سفارت امریکا تیر میشدیم دیدیم که جنازه از مقابل ارگ تیر شده - بخداوند عزوجل قسم یاد میکنم که وقتی من از روبروی ارگ گذشتم، خوب و عمیق بطرف ارگ نگاه کردم و بدل خود گفتم که دیگر در افغانستان حکومتی وجود ندارد- نماز جنازه در مسجد پل خشتی خوانده شد و چون از دحام مردم خیلی زیاد بود، من و دوستم دگرمن سعیدی بطرف آبه میوند رفتیم و دیدیم که سرک جاده میوند بطرف چمن حضوری از مردم پر است و همه به انتظار جنازه میباشند- در حصة کوچه علیرضاخان با مرحومین عبدالروف بینوا و پوهاند فضل ربی پژواک که هر دو یکجا ایستاده بودند بر خوردیم و آن دو دوست گرامی را که بعد از سالها دیده بودم روبروی کردیم و یکجا شدیم- وقتی جنازه بجاده میوند رسید، ما چهار نفر توقف کردیم تا جنازه و حزبیها تیر شوند و بینوا از تنگ های کنار سرک خوردنی ها خرید و بما تقسیم کرد، شما باور کنید که وقتی ما شروع کردیم بعقب جنازه روان شویم، جنازه از جاده میوند بسرک عمومی چمن دور میخورد و در عقب ما نیز سرک پُر از مردم بود- رفیق من دگرمن سعیدی در همین جاده میوند بمن گفت که کسانی ر استخبارات وزارت دفاع را بالباس ملکی دیده است - البته تعداد صاحب منصبان جوان با لباس نظامی درین موقع بیشتر شده و در بین مردم روان بودند. دگرمن سعیدی در قسمت سرک چمن از ما جدا شد و گفت بخانه مهمان دارد و از راه سرک چمن به مکرورین رفت - ما سه نفر (بینوا، پوهاند پژواک و من) رفتیم به حظیره و نطقها

د پانو شمیره: له 4 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

وصحبت ها را هم شنیدیم، اما درچک چکها و هورا ها اشتراک نکردیم - به تخمین من درین جنازه درحدود یک لک نفر اشتراک کرده بود که درتاریخ افغانستان بی سابقه بود - دربارگشت متوجه شدیم که کسانی عکاسی میکنند و خوب فهمیدیم که عکس ما سه نفرراهم گرفته اند - تا سرک جاده، میوند یکجا بودیم و از آنجا از مرحومین بینوا و پوهاند پژواک جداشدم، چونکه راه کوتاه تر به مکروریان بود. وقتی بخانه رسیدم انگشتان هردو پایم دربین بوت پوزتنگ ساخت امریکا آبله باران شده بود- درخانه اقارب بدیدن من آمده و انتظار بازگشت مرا داشتند، اول بوتهای خودراکشیدم، بازبا آنها نشستم- از من پرسیدند: چد دیدی؟ گفتم کوتاه سخن بشما میگویم، امروز درافغانستان حکومتی وجودندارد!! قبلا همین مشاهدات خودرا بحضور خانم و به دوست محترم خود داکتر صاحب کاظم و بعضی دوستان دیگر هم گفته ام»

داکتر صاحب محترم! خوب بخاطر دارم که جناب شما یکبار این جریان را با اضافه یک نکته دیگر به همین شرح و بسط برابم بیان کرده بودید و گمان میکنم بار اول است که آنرا روی کاغذ می آورید. با آنکه میدانم که شخص شما با هیچیک از جناح های حزبی تعلق نداشتید، اما باز هم ممکن است این سوال نزد همه پیدا شود که آیا شما محض به قسم تماشاچی یا به اصطلاح "سیل بین" دراین رویداد قدم رنجه فرموده بودید و این فاصله طولانی را با قدمهای شمرده در عقب کاروان جنازه طی کردید، تا حدیکه در برگشت پاهای تان از بس فشار آماسیده و درد آلود شده بود یا اینکه مثل آقای بینوا و پوهاند فضل ربی پژواک روی خوشبینی این همه زحمت را بر خود هموار کردید؟

نوشته اید: «معلومات محترم جمیلی صاحب برای من هم تازه و جالب بود، تاکنون نمی فهمیدم که امنیت ملی همه جریان را تحت تعقیب قرار داده است»

درحالیکه شما از موجودیت مؤلفین استخبارات حکومت در همان وقت آگاه شده بودید، ولی مثل دوست تان دگرمن سعیدی برنگشتید و تا ختم مراسم و سخنرانی ها پس از تدفین حضور داشتید، طوریکه نوشته اید: «وقتی ما شروع کردیم بعقب جنازه روان شویم، جنازه از جاده میوند بسرک عمومی چمن دورمیخورد و درعقب ما نیزسرک پُر از مردم بود- رفیق من دگرمن سعیدی درهمین جاده میوند بمن گفت که کسانی از استخبارات وزارت دفاع را بلباس ملکی دیده است - البته تعداد صاحب منصبان جوان با لباس نظامی درین موقع بیشتر شده ودربین مردم روان بودند. دگرمن سعیدی درقسمت سرک چمن ازما جداشد وگفت بخانه مهمان دارد وازراه سرک چمن به مکروریان رفت...»

بهرحال اگر از شرح چشمدید شما از مراسم فوق که به یقین برای کسانیکه خود شاهد آن رویداد ها نبوده اند، دلچسپ است، بگذریم، چند سوال مطروحه شما در اخیر نوشته نیزقابل توجه بوده و لازم است کمی در زمینه روشنی انداخته شود، چنانکه جناب شما می نویسید:

«اما اکنون محض بحیث یک افغان که بعدازتحصیل بوطن برگشته و میخواست بحیث یک مامور درین جمهوریت خدمت کند، ونمیخواست که این رژیم چپه و نابودگردد، این سولات را مطرح میکنم:
1) چراحکومت درچمن مکروریان جلو این تجمع را نگرفت؟»

تصور کنید هرگاه حکومت در چمن میکوروریان و یا در شهدای صالحین حین مراسم تدفین قوای امنیتی را می فرستاد و با مردم برخورد میکرد و برخورد فزیکتی به برخورد گرم تبدیل می شد و تعدادی زخمی و یا کشته می شدند، نتیجه اینکار چه می شد؟ به یقین که اوضاع برهم میخورد و این خودش موجب میگردد تا قوای نظامی نخست کومانندو و بعد قطعات قوای 4 و غیره که برای کودتا آمادگی داشتند، به بهانه ای حفظ نظم و امنیت قطعات خود را ترک کرده روبه شهر می شدند و عین عملی را انجام میدادند که چند روز بعد به آن توسل جستند و بدون کدام دلیل مشخص کودتا را به راه انداختند. حکومت میدانست که موضوع قتل خیبر بهانه ای است برای آغاز آشوبگری و بی نظمی که باید برای برقراری نظم، قطعات نظامی به شهر فرا خوانده شوند. لذا حکومت نخواست در جریان مراسم تدفین خیبر به اقدامی دست یازد که مسؤل لیت عواقب بعدی بدوش حکومت می افتاد و حربه ای آشوبگران و طراحان دسیسه یعنی سفارت شوروی را دسته میداد. برعکس حکومت خواست تا در آن لحظه از مدارا و تحمل کار گیرد و درقبال آن اسناد کافی را جهت محاکمه اشخاص مورد نظر به دست آورد و از طریق قانونی با آنها معامله نماید.

د پانو شمیره: له 5 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

« 2) وقتی جنازه از رویروی سفارت امریکا میگذشت ، چرا حکومت جلوگیری نکرد و گذاشت که امریکا دنیا ببیند که کمونستها اینقدر در افغانستان محبوبیت و طرفدار دارند؟؟»

شما میدانید که مردم ما در مجموع بسیار کنجکاو هستند و مردم عوام اگر حرکتی را می بینند، بدون آنکه بدانند قضیه از چه قرار است به دنبال جمعیت براه می افتند. در مظاهرات چه در وقت شاهی و حتی چه در این روزها که مظاهرات به اصطلاح ملیونی را بنام "روشنی" و امثالهم به راه انداخته اند، یقین باید داشت که جم غفیری از مردم بیکار در جمع پیوسته اند، بدون آنکه به اصل موضوع علاقه داشته باشند و در صف ها روان شده اند تا ببینند که چه میشود. اما کسانی که از مردم عوام و صرف تماشاچی فرق دارند، اشتراک شان در همچو تجمعات باید هدفی را در قبال داشته باشد!! تعداد اشخاص حتماً حمایت از یک موضوع و یا محبوبیت از یک شخص و یا یک جریان را معنی نمیدهد.

جناب شما نوشته اید: «امریکا هم همین وضع را دید و شاید از وعده سابق کیسنجر منصرف شده باشند، چونکه هیچ کمک نکردند و گذاشتند که کمونستها کودتا کنند! آیا سفارت امریکا از حمایت و ترتیبات و مداخله سفارت شوروی که یک عضو سفارت و عکاس شان حتی در مناره مسجد پل خشتی بالا شده بود، خبر نداشت؟ پس چرا اقدامی نکرد که مانع کودتا شود؟؟؟ آقای وحید عبدالله عوض اینکه تصاویر و عکاسی انبوه مردم و مداخله اعضای سفارت شوروی را بمامورین عالیرتبه وزارت خارجه نشان میداد، بهتر بود که او همین اسناد را بسفارت امریکا و انگلیس و فرانسه و جرمنی هم نشان میداد و در همان موقع تنگ و باریک کمک و همکاری تقاضا میکرد تا دولت سقوط نمیکرد؟؟؟»

در چنین حالت غیر مترقب و غیر قابل پیشبینی که قتل خبیر صورت گرفت، امریکا و یا سائر کشورها برای جلوگیری از این حادثه بصورت فوری چه اقدامی کرده میتوانست؟ امریکا در آنوقت فاقد هر نوع قدرت عملی و فوری در افغانستان بود و به جز چند نفر گارد محافظ سفارت قوه دیگر در اختیار نداشت و اگر همچو قوتی بنام حفاظت سفارت خود میداشت، مثلیکه سفارت شوروی در کابل داشت، باز هم از نظر سیاسی و باریکی های دیگر دیپلماتیک حق مداخله را نداشت و حکومت افغانستان نیز نباید از آنها طلب استمداد فوری میکرد. سفارت های خارجی مقیم کابل از جریان روز باخبر بودند و شاید هم موظفین اطلاعاتی شان در بین مردم به نحوی حضور داشتند، اما کاری کرده نمی توانستند.

« 3) وقتی این انبوه از مقابل ارگ تیر میشد، یقین دارم مرحوم داودخان در چوکی ریاست جمهوری نشسته این جریان را تماشا میکرد، بحیث رهبر و رئیس دولت و رئیس جمهور چرا بیک اقدام فوری نپرداخت و چرا جلو این فاجعه را نگرفت؟ وقتی داودخان انقلاب کرد و عموزاده تخت نشین را غایب از مملکت دیده، ارگ را از یک زن فتح و تسخیر کرد، چرا بار دوم انقلاب نکرد که زعمای پرچی و خلقی را در همان قبرستان محاصره و دستگیر میکرد و این ماجرا در همانجا ختم شده میبود!؟»

محمد داود در کودتای 26 سرطان ارگ را از یک خانم که مقصد شما ملکه حمیرا است، نگرفت، بلکه ارگ را از نزد سردار عبدالولی گرفت که می گفت "کلاهش امور را اداره میکند" ، ولی در بستر خواب خود و سلطنت را تسلیم کودتاچیان کرد. شما در میان جمعیت حاضر بودید که انتقال جسد تا قبرستان به شکل آرام پیش میرفت و به جز شعار دادن هیچ عملی توأم با اخلال امنیت و یا برخورد فیزیکی باشد، صورت نگرفت. سردمداران پرچم و خلق میدانستند که در صورت تخلف، قوای امنیتی در چهار طرف شان ناظر اوضاع بود، لذا نخواستند بدست حکومت بهانه بدهند و حکومت نیز مراقب اوضاع بود. پس به نظر شما حکومت به کدام دلیل دست به اقدام میزد؟

«از عکس گرفتن ها و تعقیبات استخباراتی و اینکه از اشتراک کننده گان آن جنازه در آینده انتقام بگیرد، چه سودی متصور بود، زیرا "زور مردم زور خداست" و سردار داودخان در تمام حیات خود چنین انبوه مردم را، آنهم بطوریکه بقصد مظاهره از رویروی ارگ و مقام جمهوریت او بگذرند، ندیده بود!»

جناب شما حتماً بخاطر دارید که در روز مظاهره مسمی به "بیرق" در سال 1334 تعداد مظاهره چیان به مراتب بیشتر

د پانو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې ډلېکونې پازوالې ډلېکونې په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

از این تجمع بودند و داؤد خان شاهد آن بود.

اینکه شما کودتای ثور را زیر نام «زور مردم، زور خداست» عنوان میکنید، کمونیست‌ها و طرفداران شان نیز با آنکه از "زورخدا" منکر بودند و اما موفقیت خود را بزور مردم وانمود میکردند، درحالیکه رویدادها ثابت ساختند که مردم افغانستان هیچگاه از آنها حمایت نکرده‌اند و با شدت در برابر آنها قیام نموده‌اند.

محمد داؤد یکبار گفته بود که نمیخواهد با اعدام رهبران چپگرا، از آنها قهرمان درست کند و منتظر فرصت بود تا دلالتی برای بازداشت و محاکمه شخصیت‌های کلیدی خلقی و پرچمی بدست آورد. لجام دادن دولت به مراسم تدفین میر اکبر خیبر و متعاقباً بازداشت عده‌ای از اراکین خلقی و پرچمی میتوانست یک موقع مناسب برای اینکار باشد، که متأسفانه با شعله‌ور شدن فوری کودتای ثور این فرصت از دست رفت.

نوشته‌اید: «اقداماتی که بعداً داودخان انجام داد، برابر با "فیلی فیس" بود، بی‌کفایتی و بی‌درایتی در دستگاه جمهوری طغیان میکرد، گویا قسمت و تقدیر چنین بود که چنین فاجعه‌ای رخ دهد- اینکه یک خانواده شهید شد، یک فاجعه، و اینکه افغانستان شهید شد، یک ماتم ملی است که ملت غم‌دیده افغان تا امروز در آن نشسته است.»

اینکه قسمت و تقدیر چنین بود و یا دلایل و انگیزه‌های دیگر موجب سقوط نظام جمهوری در کشور گردید، نمیتوان فقط آنرا با ذکر "بی‌کفایتی و بی‌درایتی در دستگاه جمهوری" خلاصه ساخت، بلکه موجبات سقوط بسیار وسیع‌تر از بی‌کفایتی و بی‌درایتی است. چرخش‌های بزرگ در بسا مواقع در جهان مواجه با مشکلات بوده و اینکه با تمام سعی و تلاش به ناکامی می‌گراید، جزء حوادث روزگار است (لیس الانسان الا ماسعی). این را نباید فراموش کرد که محمد داؤد در برابر یک ابرقدرت مواجه بود که با تسلیمش می‌شد و یا در برابرش می‌ایستاد. او کوشید تا به نحوی تغییر مسیر دهد و اگر فرصت می‌یافت تا چرخش بزرگ خود را در جهت منافع ملی، حاکمیت ملی و رفاه و ثبات کشور توأم با صلح به موفقیت برساند، آنوقت شوروی هم مجبور می‌شد با او به نحوی کنار آید و اما شوروی نگذاشت که چرخش محمد داؤد ریشه‌گیرد و بسرعت در صدد سرنگونی نظام جمهوری افتاد، بی‌خبر از عاقبت آن که عمل‌شان موجب سرافکندگی و بالاخره سرنگونی خودشان گردید.

نوشته‌اید: «نقص و کمبود کلی درین بود که قدرت بدست یک شخص بود، و آن شخص هم یک عمر خدمت کرده و به کهولت رسیده بود.»

در ارتباط با کهولت سن باید خاطر نشان ساخت که محمد داؤد در سال 1287 (1909) به دنیا آمد و حین کودتا 64 سال داشت و در وقت شهادت 69 ساله بود که این سن از نظر پختگی سیاسی سن و سال مطلوب میباشد. اگر اطلاق کهولت در چنین سن درست باشد، نمیدانم بر من 75 ساله و شما 90 ساله چه باید گفت!!

در پایان میخواهم توجه را به بعضی نکاتی جلب کنم که مطالعه آن برای علاقمندان این موضوع خالی از دلچسپی نخواهد بود تا بتوانند در پرتو آن به واقعیت‌های آنوقت پی ببرند: محمد داؤد متأسفانه نقصی بزرگی داشت که وقتی بر شخصی اعتماد میکرد، دیگر مراقب احوالش نمی‌بود به عبارت دیگر در این مورد دچار اشتباهاتی در انتخاب دوستان خود شده بود. از جمله فکر نمیکرد که حسن شرق شامل گتگوری "نقاب پوشان" طرفدار شوروی و از وابستگان مخفی پرچم باشد. به او در جلب و جذب اشخاص برای هدف کودتا بسیار اعتماد داشت و حسن شرق نیز نقش یک "ایجننت دو طرفه" را در اینکار بسیار به مهارت و دقت بازی کرد. او کسانی را از رده‌های پایین پرچم و خلق یعنی کتگوری دوم در اردو برای انجام کودتا معرفی نمود.

بعضی معتقدند که داؤد خان ناآگاه در دام حسن شرق افتاد، به نظر من او از این بازی کاملاً آگاه بود و میدانست که بدون حمایت جناح چپ نمیتواند کودتا را عملی سازد. محمد داؤد در آغاز با اینها موقع داد ولی در دل پلان خود را داشت که با استحکام نسبی نظام جمهوری باید به تدریج وابستگان چپگرا را از قدرت دور کند و بجای شان اشخاص دیگر را بگمارد و در عین زمان بکوشد با تشنید روابط با غرب و کشورهای اسلامی از وابستگی شوروی در کشور

د پانو شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

بکاهد. این روش عین سیاستی بود که محمد موسی شفیق در پیش گرفته بود و در نتیجه منجر به سقوط سلطنت گردید. اینبار عین خطر محسوس بود، ولی اشتباه داؤد خان در این بود که نتوانست نفوذ چپگراها را در اردو متوقف سازد. وزیر دفاع او حیدر رسولی که شخص ناعاقبت اندیش، کوتاه نظر و احساساتی بود، برای اینکه بعد از محمد داؤد خودش در قدرت مطرح باشد، به نحوی به دلداری و خاطر خواهی کسانی می پرداخت که فکر میکرد روزی از او در رسیدن بقدرت حمایت خواهند کرد. بناءً نخواست جلو نفوذ این اشخاص را در اردو بگیرد. او فکر میکرد که اردو کاملاً زیر امرش است. همچنان سهو دیگر داؤد خان در انتخاب همکاران مسلکی بود، زیرا او صداقت و وفاداری آنها را به خود، بالاتر از کفایت مسلکی آنها در امور میدانست و به این اساس بیشتر کسانی را به مقام رسانید که از نظر مسلکی ضعیف بودند.

این تنها محمد داؤد نبود که برای رسیدن به قدرت نخست با جناح های فکری مخالف خود همکار شد، بلکه مثالهای دیگر نیز در جهان وجود دارند که البته با نتایج متفاوت منتهی شده اند. از جمله یکی هم راه اندازی انقلاب اسلامی توسط امام خمینی در سال 1979 برای سقوط سلطنت رضا شاه پهلوی در ایران بود.

امام خمینی در ایران تقریباً شش سال بعد از کودتای 26 سرطان عین شیوه ای محمد داؤد خان را در پیش گرفت و برای سقوط سلطنت نخست با مخالفان رژیم بخصوص حزب توده ایران همکار شد و پس از استحکام نظام به سرعت کوشید جناح همبسته ولی مخالف با مفکوره خود را سر به نیست کند و نظام مطلوب خود را بیکه تاز میدان سازد. دلیل عمده موفقیت خمینی در اینکار دو عامل عمده بود: یکی خمینی به یک فشر روحانی ارتباط داشت که در جامعه ایران از نفوذ مذهبی فوق العاده برخوردار بود و مردم کشتارمخالفان نظام آخوندی را به استبداد آن رژیم توجیه نمیکردند و دیگر اینکه چون متعاقب انقلاب اسلامی روابط رژیم جدید ایران با امریکا برهم خورد، شوروی ها نخواستند با حمایت از جناح های چپ، بخصوص حزب توده که حامی شان بود، بپردازند تا بتوانند رضایت و دوستی رژیم آخوندی را با خود داشته باشند و از مخالفت ایران در برابر امریکا بیشتر استفاده نمایند.

اما متأسفانه محمد داؤد نظر به شرایط کاملاً متفاوت در این هدف موفق نشد و تنها به تصفیه یک تعداد چپگرا ها از مقامات بالا در ساحه ملکی اکتفا کرد و در ساحه نظامی نه تنها توجه جدی نکرد، بلکه بوسیله روابط شخصی که بعضی چپگراها توانستند خود را در مقامات حساس اردو نگهدارند، که این یک اشتباه بزرگ بود. محمد داؤد در موقفی نبود که مثل خمینی مخالفان خود را بطور گروهی و جمعی سر به نیست کند و از میان بردارد. شهادت معصومانة میوند وال که بطور مرموز صورت گرفت، او را در اینکار محتاط ساخته بود و پس از امضای حکم اعدام پنج نفر مربوط آن گروه، دیگر هیچ مخالف سیاسی او محکوم به اعدام نشد و به زندانی ساختن آنها اکتفا کرد. در ارتباط با مثال خمینی که شوروی ترجیح داد از رژیم آخوندی حمایت کند و نه از حزب چپگرای توده، باید گفت که در برابر محمد داؤد مقامات شوروی، بخصوص سفارت آن کشور در کابل از هر دو شاخه حزب دموکراتیک خلق بسیار جدی حمایت کردند و طوریکه فوقاً از قول خلیل زمر- یکی از هواداران میراکبر خیبر نقل گردید، آن سفارت در اتحاد هر دو شاخه با جدیت داخل اقدام شد تا آنها را متحد و بوسیله مشاوران نظامی خود و عناصر افغانی تربیه شده در دستگاه های عملیاتی و استخباراتی شوروی آماده کودتا سازند. بار دیگر خاطر نشان می سازم که هدف این نوشته فقط و فقط جنبه ای توضیحی داشته ، نه کدام مقصد خاص. (پایان)